

پلاسکو، یادگار ۵۳ ساله تهران مدرن+عکس

۱۳ آبان ۱۳۹۴ ساعت ۱۸:۴۵

از پیچ خیابان حافظ که به سمت جمهوری می‌پیچید، تنها برجی که تا انتهای خیابان توی چشم می‌زند همین است، برج پانزده طبقه بتونی، یادگار دوران نیمه‌تمام نوسازی دهه چهل ایران.

ساختمان پلاسکو، کمی پایین‌تر از چهارراهی است که به آن استانبول می‌گویند؛ منطقه‌ای که در دهه‌های چهل و پنجاه قلب تجارت و دیپلماسی و البته خوش‌گذرانی و تفریح در تهران بوده است. برج پانزده طبقه‌ای که اولین ساختمان با اسکلت فلزی در تهران بود و دومین ساختمان بلندی که در آن آسانسور وجود داشت، با سرمایه حبیب‌الله القانین ساخته شد.

وجه تسمیه ساختمان پلاسکو این است که آقای القانین اصلاً مالک کارخانه پلاسکو بود که از جمله مصنوعاتش ظرف‌های ملامین و پلاستیک بوده است. تکمیل ساختمان از سال ۳۹ تا ۴۱ طول کشید و وقتی که سر برآورد، در تمام تهرانی که آن روزها حدود دو میلیون نفر جمعیت داشت دیده می‌شد.

بازار شیک و مدرنی که ۲۹ هزار متر مربع زیربنا داشت، با یک طبقه زیر زمین که حوض و صندلی‌هایی برای نشستن و وقت‌گذرانی در آنها قرار گرفته بود، جای مناسبی برای خرید کردن بود و با بقیه مغازه‌ها و بازارهای سنتی فرق داشت؛ یکی از اولین تجربه‌های ایرانی‌ها از «مرکز خرید» مدرن.

آقای البرزپور از مغازه‌دارهای قدیمی این بازار است. او می‌گوید از همان سال ۴۱ کارش را اول در طبقه دوم شروع کرده است؛ زمانی که تنها بیست و چند سال داشت: «وقتی این بازار راه افتاد، سال‌های اول فقط سرقفلی طبقه منهای یک و همکف فروخته شده بود. شاید ۶۰ درصد کسانی که به این ساختمان آمدند قدیمی‌ها و استخوان‌دارهای بازاری بودند، اما آن ۴۰ درصد دیگر، جوان بودند و کاسبی‌شان را اینجا راه انداختند.»

این فروشنده قدیمی ادامه می‌دهد: «اوایل ساختمان این‌طور نبود، در طبقه اول، همین مغازه‌ای که ما الان در آن هستیم و از باقی واحدهای تجاری اینجا بزرگ‌تر است، به همراه بیشتر واحدهای تجاری طبقه اول متعلق به سینما دارها بود و کسانی که فیلم پخش می‌کردند. دفتر تهیه‌کننده فیلم گنج قارون همین واحدی بود که الان دست من است. بعد، کم‌کم تمام مجتمع را تولیدکننده‌ها و فروشنده‌های پوشاک گرفتند.»

پیدا کردن کسی که آن زمان‌ها در اینجا کار کرده باشد، آن‌قدرها راحت نیست. الان بیشتر مغازه‌ها مرکز پخش هستند و کمتر تولیدی لباسی از سال‌های دور در برج باقی مانده است، اما اطراف خیابان منوچهری، کمی بالاتر از برج پلاسکو، در یکی از سمساری‌های پرت افتاده یکی از کارگروهایی را که در دهه پنجاه در یک تولیدی برج پلاسکو کار می‌کرد، پیدا کردم که از خاطره آن روزها هنوز به خوبی یاد می‌کند: «من کارگر یکی از این تولیدی‌ها بودم، با ماشین‌های برش ژاپنی پارچه‌ها را می‌بردند، و کارگرا دوزندگی می‌کردند. آن موقع مزد کارگر ساده روزی ۱۲ تومان بود ولی به من هفته‌ای ۱۵۰ تومان پول می‌دادند؛ آن هم وقتی که بلیت امجدیه ۲ تومان بود و با ۳ تومان می‌شد یک غذای خوب در یکی از رستوران‌های خوب این اطراف خورد، یا حتی در رستوران خود برج.»



ساختمان پلاسکو در دهه ۴۰

طبقه آخر برج پلاسکو، تا همین چند سال پیش، یک رستوران سلف سرویس بوده است؛ جایی که از آن یک راه پله به پشت بام می‌رفت. می‌گویند در همین برج چند نفری از این راه خودکشی کرده‌اند.

آقای البرزپور هنوز این خاطره‌ها را به یاد دارد: «در آن سال‌های خیلی دور، سه - چهار نفر در این برج خودکشی کردند. یک نفر خودش را از پنجره یکی از طبقه‌ها به پارکینگ پشتی انداخت، دو نفر خودش را از همین کریدورها به طبقه منهای یک پرت کردند و کنار حوض مُردند، یک نفر هم از راه پله کنار رستوران خودش را به پشت بام رساند و به پیاده‌رو پرید.»

امروز بعد از پنجاه و چند سال، اثری از خانواده القانین در اداره برج پلاسکو نیست. کاسب‌های قدیمی پلاسکو می‌گویند آقای

القائیان کمی قبل از انقلاب، برج را به کسی دیگری به نام آقای پرویزیان واگذار کرده بود. اندکی بعد از انقلاب اما ملک به نفع بنیاد مستضعفان مصادره شد، حالا هم مالکیت تک تک واحدها به صورت خصوصی متعلق به سرقفلی‌داران و کاسب‌هاست و اجاره واحدهای تجاری به مالک برج پرداخت می‌شود؛ اجتماع بوتیک‌های گران‌قیمت لباس‌های مردانه، عمده‌فروشان و تولیدکننده‌های پیراهن و شلوار مردانه و البته نام‌های بزرگ تجاری.

طبقه منهای یک هنوز هم همان حوض‌های بزرگ آبی را دارد، کف آن هم پر از ته سیگار و ته چک و کاغذ یادداشت است، با فواره‌هایی که ارتفاعشان تا طبقه سوم ساختمان می‌رسد. بازار پلاسکو، نه شلوغی خیابان‌هایی که تبدیل به پاساژ شده‌اند را دارد و نه صدای همهمه و هوای گرفته. به لطف سقف بسیار بلند مجتمع و طراحی دایره‌وارش گردش و دیدن ویتترین بوتیک‌ها بسیار آسان است. در راهروها هم صندلی‌هایی برای نشستن وجود دارد که فضای تجاری را انسانی می‌کند.

طبقه‌های پایین بیشتر خرده‌فروش هستند. تعداد آدم‌هایی که هم در راهروها دیده می‌شوند، بیشتر است. مردان جوان، زوجها و خانواده‌هایی که برای خرید آمده‌اند. قیمت سرقفلی این مغازه‌ها تا ۴.۵ میلیارد تومان می‌رسد. دو طبقه بالا اما ویتترین‌ها کم‌اهمیت‌تر می‌شوند و سرقفلی یک مغازه ۳۰ متری تا ۳ میلیارد تومان بالا می‌رود. روی شیشه اغلب مغازه‌ها نوشته‌اند «تک‌فروشی نداریم». در راهروها هم کارتن‌های بزرگ جلوی دید را گرفته‌اند. می‌گویند بسته‌هایی است که برای فرستادن اجناس به شهرهای دیگر از آن استفاده می‌شود.

با اینکه برج پلاسکو ساختمانی است که استانداردهای بازار سنتی در ایران دهه ۴۰ را تغییر داد، اما بازارهای کاربردی ایرانی را نیز در خودش قبول کرد. می‌گویند بخش عمده حمل و نقل بار حتی در پنج طبقه اول که بیشتر خریداران عادی در آن‌ها رفت و آمد می‌کنند با چرخ انجام می‌شود. یادگاری‌های بازار تهران را می‌شود در همه طبقه‌های پلاسکو دید.

۵۹۰ واحد تجاری برج را بیشتر فروشنده‌های جوان می‌گردانند. شغلشان یا بوتیک‌داری است یا فروشنده تولیدی هستند. اغلب آنها از تاریخ این ساختمان بیشتر از اینکه «مالک اینجا یک یهودی سرمایه‌داری بود که اعدامش کرده‌اند»، چیزی نمی‌دانند.

از طبقه پنجم به بعد، دنیای دیگری در پلاسکو شروع می‌شود. این بخش ساختمان، کوچک‌تر است و خبری از راهروهای به هم پیوسته نیست. برای رسیدن به این بخش ساختمان، هرچند راه‌پله هم هست اما باید از آسانسور استفاده کرد. اینجا یکی دیگر از بازمانده‌های تاریخی ساختمان را می‌شود دید؛ کارمندهای آسانسور با شیفت‌هایی که هر شش ساعت تغییر می‌کند، نشسته یا ایستاده، از آدم‌ها می‌پرسند که در کدام طبقه کار دارند و دکمه‌ها را برای آنها فشار می‌دهند. یکی‌شان می‌گوید: «اگر من اینجا نباشم ظرف دو روز آسانسور را خراب می‌کنند. روزی ۱۰ هزار نفر با این آسانسورها بالا و پایین می‌روند، نمی‌شود کسی مراقبشان نباشد». روی آسانسورها هم با تاکید نوشته‌اند «برای حمل بار استفاده نشود».

مردهایی که با آسانسور در طبقه‌هایی بالایی برج رفت و آمد می‌کنند، خیلی‌هایشان یکدیگر را می‌شناسند؛ یا فروشنده هستند یا کاسب‌هایی که از این ساختمان جنس مغازه‌شان را تهیه می‌کنند. برای بیشتر آنها دیدن یک خانم در اینجا عجیب است. می‌گویند «محیط، مردانه است».

در طبقه‌های بالایی، خبری از اسم‌های عجیب و دکورهای خوش آب و رنگ روی ویترین مغازه‌ها نیست. در هر طبقه کاغذ راهنمایی نصب شده است که مشتری‌ها را به سمت تولیدی‌هایی که سراغشان آمده‌اند راهنمایی می‌کند. راهروها هم پر است از کیسه‌های پلاستیکی بزرگ با آدرس شهرهای دور و نزدیک و جعبه‌هایی که قرار است برای کاسب‌ها ارسال شود و تولیدکننده‌هایی که می‌گویند «از آدرس روی کارتون‌ها عکس نگیرید».

با اینکه در راهروهای برج پلاسکو خبری از علامت‌های «سیگار نکشید» نیست، اکثر فروشنده‌ها برای اینکه مغازه‌هایشان بوی سیگار ندهد، یا کنار پنجره‌های کوچک دو طرف راهروها تجمع می‌کنند یا هم‌نفس مغازه‌دارهایی می‌شوند که در واحدشان پنجره‌ای رو به هوای آزاد دارند.

هر طبقه بسته به تعداد واحدهای تجاری‌اش، یک یا دو نماینده در مجمع ساختمان دارد. در نهایت، با انتخابات، مدیر ساختمان را

تعیین می‌کنند و میران شارژ و هزینه‌های جاری ساختمان را برنامه‌ریزی می‌کنند.

در راه‌پله‌هایی که به سبک چند ده سال پیش هنوز موزاییکی است با لبه‌های فلز کوبی شده، کنار سطل آشغال‌های بزرگ در پاگردها، آگهی تهیه لوازم خیاطی، دکمه و مادگی و چیزهای دیگر را می‌شود دید؛ در کنارش، آگهی‌های فروش سرقفلی و مالکیت واحدهاست.

سر و صدای این واحدها بیشتر دور همی مردانه کاسب‌های بدون مشتری است که بازی می‌کنند یا در حال تبادل خبرهای روز با یکدیگر هستند. حرف‌هایشان با تلفن اغلب درباره چک و رسیدن موعدها و گلایه از بدقولی است. مثل همه بازارهای دیگر، می‌شود صدای بعضی‌ها که استرس بیشتری دارند و نگران رسیدن تاریخ‌ها و نرسیدن پول‌ها هستند را تشخیص داد. بعضی مغازه‌دارها هم در قسمت خلوت‌تر برج، صدای موسیقی پاپ را بلند می‌کنند و دو سه تایی چای می‌خورند و از کساد بازار گله می‌کنند.

از نمای سپید و قرمز سال‌های دور برج پلاسکو و مجسمه عظیم «کانادا درای» نارنجی که برای تبلیغ روی برج پلاسکو نصب کرده بودند، حالا فقط قطعات فلزی منظمی باقی مانده است که از یک طرف نمای برج بیرون زده است؛ با این حال، ساختمان پلاسکو هنوز تا فاصله قابل توجهی از هر طرف، کاملاً دیده می‌شود

منبع: ایسنا.

آدرس مطلب :

<https://www.cafetarikh.com/news/۱۹۵۹۷/پادگار-پلاسکو-۵۳-پادگار-پلاسکو>